

در پاسخ به مقاله " ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده "

آقای بهنود، حتماً اطلاع دارید که " افراد بزرگ "

با مسئولیت عمل می کنند!

(۲)

مطالبی چند در باره " تجدد و مدرنیسم " و
فرق بین، دفاع از حقوق دگر اندیش و مبارزه با، محتوی نظرات دگر اندیش !

آقای بهنود ، اعتراض من به حکم صادر شده از سوی شما در برائت آقای داریوش همایون و محکوم کردن جلال آل احمد بود و نه اینکه چرا شما " سلطنت طلب " شده اید . و در اینمورد مشخص با نقل قول از کتاب خود شما و نه کتاب های دیگری از جمله " کتاب شیخ صادق خلخالی " ، روشن کردم که شما در نگارش مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان " ، رعایت جانب انصاف نکرده اید و با سر پوش گذاشتن و یا وارونه جلوه دادن واقعیات ، دست به تحریف تاریخ زده اید.

جناب بهنود ، اگرچه صحیح است و مورد تائید است که باید بطور مرتب در باره تند روها ، خشک مغزان و تمامیت خواهان ، دست به "روشنگری" زد و از مضرات جنگ نوشت . ولی اشتباه خواهد بود که همیشه فقط یک روی سکه را دید و فقط آن را، برجسته کرد ؟ حتماً اطلاع دارید و می دانید که هر سکه ای ، دو رو دارد . و در روی دیگر سکه ، همانطور که اشاره رفت ، سیاست جنگ طلبانه ، هژمونی طلبانه و ظالمانه ، افرادی همچون بوش ، تونی بلر ، شارون ... و " خوش فکرانی " همچون آقای محسن حیدریان ، قرار دارد!! مگر آقای محسن حیدریان جمهوریخواه، در مقاله "تأملی بر جشن سقوط صدام !" ، نوشت :

" بدون تردید تجربه عراق در کنار تجربه مثبت افغانستان و یوگسلاوی سابق از هم اکنون بعنوان راهها و امکانات تازه دوران کنونی برای گذار به دموکراسی مورد توجه بیشتر سیاست شناسان قرار خواهد گرفت. ... واقعیت این است که در تاریخ بشری هیچ ابر قدرتی به اندازه امریکا خویشتن داری نکرده است." (سایت ایران امروز ۲۱ فروردین ماه ۱۳۸۲)

باتوضیحاتی که در بخش اول این نوشته داده شد ، اشاره گردید که نقد و برخورد با ۲ مقاله، مورد بحث ، بقلم آقای مسعود بهنود ، بروال شیوه کاری که در جوامع دموکراتیک رسم است انجام گرفته است. در جوامع دموکراتیک ، بر عکس نظام استبدادی و نظام دیکتاتوری، بطور روزمره مابین صاحب نظران در باره مسائل مختلف سیاسی ، اجتماعی ، فرهنگی ، اقتصادی ، علمی ، هنری ... گفتگو و بحث و تبادل نظر در می گیرد و نقد نظرات و حتی مخالفت با محتوی نظرات و عقاید و اندیشه ها ، به بخشی از فرهنگ آن جوامع تبدیل شده است.

در جوامع دمکراتیک ، اکثر نیروها ، بخصوص نیروهای علاقمند به پیشرفت و ترقی و تعالی جامعه و بشریت ، همچنین نیروهای محافظه کار که پیشرفت و تعالی را در رابطه با حفظ وضع موجود مطرح می کنند و بیشتر از سایر نیروها بر حفظ سنت ها تاکید دارند از طریق گفتگو و تبادل نظر و حتی نقد نظرات و عملکرد های یکدیگر کوشش در جهت بر طرف کردن اشتباهات و نارسائی های موجود می نمایند. در آن جوامع ، نیروهای ارتجاعی و نیروهائی که کمتر ب فکر رفاه اجتماعی ، آزادی و نظام مردم سالاری هستند ، در اثر فشار افکار عمومی مجبور به قبول روابط دمکراتیک حاکم بر جامعه و "حاکمیت قانون" شده اند ، و با ماسک و تظاهر به "دمکرات" بودن ، کوشش می کنند تا با بکار گرفتن تمام امکانات خود ، بمقابله با نظرات مخالفین خود عمل کنند و تأثیرات روشنگری نیروهای مخالف خود را خنثی کنند و با وارونه جلوه دادن مسائل و نظرات ، بدفاع از موقعیت سیاسی - اجتماعی ، اقتصادی خود بپردازند. آن فضای سیاسی سبب شده است تا در آن جوامع ، کمتر کسی بطور علنی و آشکارا ، بدشمنی و تخریب دگراندیشان و مخالفین خود عمل کند.

"دشمنی" ، که با خود "حذف" و نه "اصلاح" دگراندیش را "هدف" دارد ، بعنوان یک "ضد ارزش" ، در جوامع دمکراتیک شناخته شده است که ، با فرهنگ دمکراسی ، فرهنگی که خواستار زندگی مسالمت آمیز تمام نیروها در جامعه هست و بر پایه محترم شمردن "اصل فردیت" ، شکل گرفته است ، خوانائی ندارد. اکثریت مردم آن جوامع کم و بیش ، به این موضوع آگاهی دارند که "حذف" دگر اندیش از خصوصیات نظامهای استبدادی و دیکتاتوری هست که کمک به وجود "جامعه بسته" می کند . همانطور که قبلا اشاره رفت ، در جوامع دمکراتیک ، بجای "دشمنی" ، افراد و نیروها با یکدیگر ، به "رقابت" می پردازند.

چاپلوسی ، تملق و بله قربان گفتن ، تعظیم و تکریم بی جا و یا استفاده از الفاظی از قبیل سر خصم را باید با سنگ کوبید ، مربوط به فرهنگ سیاسی جوامع استبدادی و دیکتاتوری می باشند ، که با هر نوع "اندیشه انتقادی" مخالف هست. در حالیکه ، در جوامع دمکراتیک ، جوامعی که "دشمنی" ، جای خود را به "نقد" و "اظهار نظر" و "اعلام موضع" و "رقابت" ، داده است ، بجای تملق و چاپلوسی ، "اندیشه انتقادی" و سیاست "توهم زدائی" نقش بزرگی ایفا می کند.

افراد و نیروهائی که مدعی "تجدد طلبی و مدرنیسم" هستند ، باید در جهت تغییر وضع استبدادی و دیکتاتوری حاکم و توهم زدائی عمل کنند. بدین منظور دست به روشنگری ، آنهم بخاطر آگاهی دادن به انسان ها ، برای بوجود آوردن یک "سیاست نو" ، سیاستی که در محور اصلی آن ، بهزیستی انسان ها قرار داشته باشد ، می کوشند.

پس ، آن عده از افراد و یا آن بخش از نیروها که ادعا می کنند ، که در جهت دگرگونی وضع استبدادی حاکم بر جامعه عمل می کنند ، ضرورت دارد تا در مرحله اول ، خود را ، از شر این فرهنگ استبدادی و غیر دمکراتیک خلاص کنند ، و این زمانی ممکن است که این افراد و نیروها خود حاضر شوند از دورویی و تملق گوئی و ملاحظه کاری و محافظه کاری دست بردارند و با صراحت نظرات انتقادی خود را در باره سیاست و عملکرد افراد ... مطرح کنند ، و از بحث و روشنگری بخاطر پرده دری از نقاط ضعف و کمبودها ، نهراسند. روشن است ، در دامن زدن به این وضع ، "وسائل ارتباط جمعی" ، اگر با مسئولیت عمل کنند ، نقش بزرگی می توانند ایفا کنند.

هدف من از دامن زدن به این بحث ، بهیچوجه رنجش خاطر دوستان آقای مسعود بهنود ، روزنامه نگار سر شناس ایرانی ، نیست . بنظر من ، ایشان در قضاوت و توضیح در باره بعضی از مسائل سیاسی - اجتماعی در این دو نوشته خود - نوشته های مورد بحث - ، دچار اشتباهاتی شده اند ، که اگر جوانب این نظرات روشن نگردد و در صورت غلط بودن ، اصلاح نشوند ، این خطر وجود دارد که خدای نکرده ، کمک به بدآموزی سیاسی در جامعه گردد. من در باره بعضی از این اشتباهات ، نظرات انتقادی و اصلاحی خود را مطرح می کنم . همچنین ضروریست متذکر شد که این امکان نیز وجود دارد که ایشان مسائل را درست مطرح کرده و این من هستم ، که مطالب ایشان را بد فهمیده و یا اصولا درک غلطی از مفاهیم سیاسی ، همچون دمکراسی ، پلورالیسم سیاسی ، مدرنیته ، ... دارم و در واقع ، من در اشتباه هستم . درست بودن و یا غلط بودن اعتراض و مخالفت من با محتوی نوشته های ایشان ، فقط در بحث و گفتگو می توانند ثابت گردند ، روی این اصل من سعی می کنم در رابطه با مسائل مورد اختلاف با ایشان ، توضیحاتی را که برای روشن کردن جوانب موضوع بحث ضروری می دانم ، باطلاع برسانم!

اگر نخواستیم باشیم خود را عقل کل فرض کنیم و نظرات خود را ، بعنوان "ختم" هر نوع بحث و اظهار نظری ، فرض کنیم ، حتماً باید رعایت جانب انصاف را در نظر بگیریم و با روشن کردن جوانب مسئله مورد انتقاد ، با ارائه تصویری روشن از خواست ها و مسائل مورد انتقاد ، در تصحیح اشتباهات و خطا

ها عمل کنیم. باین امید که ، با کمک یکدیگر بتوانیم به کمبودها و اشکالات موجود پی بریم و قدمی هر چند کوچک در جهت بهسازی جامعه و اصلاح نظرات و عقاید یکدیگر، برداریم.

متأسفانه دوستان آقای بهنود ، تا کنون حاضر نشده است به سئوالات و ایرادهای مطرح شده از سوی من پاسخ قانع کننده ای ارائه دهد ، بلکه ایشان با زرنگی مخصوص به خود در منحرف کردن موضوع بحث عمل کرده اند و حتی در بعضی موارد ، همچون مقاله اول دست به تحریف نوشتار من زدند و در واقع رعایت امانت را نکرده اند .

من سعی می کنم در این نوشته ، به بعضی از مسائل مورد اختلاف و تحریف شده ، اشاره کنم :

۱ - ایشان در پاسخ به نوشته من ، در مقاله " مابزرگ شده ایم آقای بیات زاده " ، به خواننده مقاله خود ، چنین تلقین کرده است که گویا من، بدین خاطر به ایشان اعتراض کرده ام که، چرا ایشان از "معلم" خود - آقای داریوش همایون - قدردانی نموده است. در حالیکه محتوی نوشته من در اعتراض و مخالفت با این ادعای کاذب آقای بهنود که ، ایشان ، آقای داریوش همایون را پرچمدار "تجدد و مدرنیسم" در ایران معرفی کرده بود، دور می زد و نه اینکه ایشان چرا از زحمات معلم خود قدر دانی کرده اند. من ، نه در مورد ایشان ، بلکه در مورد هیچ فرد دیگری ، بخود اجازه نخواهم داد ، تا در باره مسائل شخصی و خصوصی آنها ، دخالت کنم. تعریف و تمجید از یک " معلم " و یا یک " دوست " ... ، چون این نوع مسائل ، اصولاً مسئله شخصی و خصوصی هر فرد می باشند . بنظر من ، بهیچوجه نباید در آن امور ، دخالت کرد.

اعمال و کردار ما سوسیالیست های ایران تا کنون بیانگر این امر است که ما ، مسائل شخصی و خصوصی را از مسائل سیاسی و اجتماعی جدا کرده ایم. و در این مورد مشخص " قدردانی از معلم " ، کوچکترین ایرادی به آقای مسعود بهنود نداریم . ولی ، این آقای مسعود بهنود است که در امر چگونگی نگارش مقاله خود ، مسئله شخصی و خصوصی خود را ، به مسائل سیاسی و اجتماعی یک مقطع تاریخی میهنمان ایران ربط داده است و با زرنگی خاص خود ، قسمت هائی از تاریخ معاصر ایران را در آن مقاله ، وارونه جلوه داده است .

روند " مدرنیزاسیون " ، در ایران از زمان عباس میرزا نایب السلطنه - ولیعهد فتحعلیشاه قاجار - و فرمانده کل قوای ایران ، شروع شده است . آنهم ، پس از درد دل نایب السلطنه با " ژیر فرانسوی " که به او می گوید :

" مردم به کارهای من افتخار می کنند، ولی چون من ، از ضعفی من بی خبرند. چه کرده ام که قدر و قیمت جنگجویان مغرب زمین را داشته باشم ؟ ... نمی دانم این قدرتی که شما اروپایی ها را بر ما مسلط کرده چیست و موجب ضعف ما و ترقی شماچه ؟ ... اجنبی حرف بزن ! بگو من چه باید بکنم که ایرانیان را هشیار نمایم ؟ " (به نقل از صفحه ۲۳ کتاب " ما چگونه ما شدیم ؟ بقلم دکتر صادق زیبا کلام ، چاپ پنجم پاییز ۱۳۷۷ ، چاپخانه لیل).

روند " مدرنیزاسیون " ، حتی در زمان انقلاب مشروطیت ، قانون اساسی و مجلس قانونگذاری و کم و بیش دستگاه های اداری مدرن با خود به همراه داشت ، که در دوران سلطنت رضاشاه و محمد رضاشاه این روند ، با سرعتی بیشتر از گذشته ادامه پیدا کرد، حتی اصلاحات تقسیم اراضی ، سبب شد تا استروکتور و بافت زیر بنائی جامعه ایران تغییر پیدا کند ، مسئله ای که استروکتور نظام سرمایه داری را با خود در پی داشت . در رابطه با این تغییرات زیر بنائی و بجه های " وارن " آمریکائی، در نوشته ای که "در اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود " ، نوشتم ، مختصراً به نقل قول از کتاب " از سید ضیاء تا بختیار " ، اشاره کردم .

در اینجا ضروریست یاد آور شد که تمام اعضای کنفدراسیون جهانی محصلین و دانشجویان ایرانی - اتحادیه ملی ، در امر "مدرنیزاسیون" و برقرار شدن نظام سرمایه داری در ایران یکسان فکر نمی کردند ، و در بین بلوک (فراکسیون) های وابسته به سازمان های سیاسی در آن مورد ، اختلاف نظر وجود داشت . البته من جزو آن بخش از اعضای کنفدراسیون بودم که بر این نظر بود که حرکت جامعه ایران به سمت نظام سرمایه داری ، پیش می رود. ما نظرات خود را در این باره در سمینار های کنفدراسیون جهانی در ریمینی - ایتالیا و بعداً در سمینار آگسبورگ - آلمان ، بطور علنی ، مطرح کردیم.

اما، تمام اعضای کنفدراسیون بدرستی بر این نظر بودند که رژیم شاه با تمام قدرت از برقراری حاکمیت قانون جلوگیری می کند و کوچکترین ارزشی برای حقوق ملت و حقوق بشر قائل نیست و همچون یک

حاکم مستبد عمل می نماید ، اعمالی که بهیچوجه با **"نوگرایی سیاسی"** و **"مدرنیته"** نمی توانست رابطه داشته باشد. محمد رضا شاه علناً اعلام کرد :

" من قصد دارم تا اینجا بمانم و نشان دهم که با استفاده از زور هم می توان دستاوردهای بسیاری کسب کرد." - لوس آنجلس تایمز ، ۳۰ دسامبر ۱۹۷۳ - و سازمان عفو بین الملل در گزارش سالانه ۷۵ - ۱۳۷۴ در رابطه با پایمال شدن حقوق بشر در ایران نوشت :

"هیچ کشوری در جهان کارنامه ای بدتر از ایران در نقض حقوق بشر ندارد" (به نقل از صفحه ۳۷۱ کتاب **"کنفدراسیون"** تاریخ جنبش دانشجویان ایرانی در خارج از کشور ۵۷ - ۱۳۳۲ ، بقلم: افشین متین ، ترجمه : ارسطو آذری . چاپ و صحافی : فاروس - تاریخ معاصر ایران ، مجموعه تاریخ معاصر ایران ۱۵ - نشر و پژوهش شیرازه ، چاپ اول ، بهار ۱۳۷۸) ، در آن زمان روشنفکرانی ، همچون آقای داریوش همایون در خدمت توجیح سیاست سرکوب و نامردمی رژیم شاه عمل می کردند. امری که آقای مسعود بهنود در هنگام نگارش مقاله مورد بحث و قضاوت خود در باره **" ماهیت تفکر و دیدگاه "** آنجناب ، توجه نکرده اند !

اعتراض من در باره ادعائی بود که ، ایشان در رابطه با **"تجدد و مدرنیته"** ، **"مکتب آیندگان"** و آقای داریوش همایون ، امری که رابطه مستقیم با تاریخ یک مقطع تاریخی مشخص وطن ما و مردم ایران ، بخصوص مخالفین رژیم ترور و خفقان ، که آقای داریوش همایون یکی از **"مهره"** های اصلی و تعیین کننده آن رژیم بود ، داشت.

من به آقای مسعود بهنود ، اعتراض کرده بودم و اعتراض دارم که چرا با تحریف تاریخ ، سعی کرده است ، یکی از مهره های رژیم سرکوبگر و وابسته به امپریالیسم شاه را پرچمدار **"تجدد و مدرنیته"** در ایران معرفی کند ، و نه اینکه چرا ایشان ، از **" معلم "** خود ، تشکر کرده است .
من به شیوه و متد کار ایشان ، که سعی کرده بود ، یکی از فعالان و مبارزین ضد سانسور - جلال آل احمد - را در آن مقطع تاریخی ، در کنار شیخ فضل الله نوری قرار دهد ، تا از آن طریق ، زندگینامه جدیدی برای آقای داریوش همایون سرهم کند و پیشینه آن جناب را پاک نماید ، اعتراض کرده بودم. من با آن ادعای کاذب از سوی ایشان ، دست به مخالفت زدم و ادعای وی را ، تحریف تاریخ دانستم .

جلال آل احمد ، در مقاله **" ارزیابی شتابزده "** ، در اسفند ۱۳۴۲ در تقدیر از **" استاد "** خود ، عباس اقبال می نویسد :

" روانش شاد عباس اقبال که هم استاد تاریخ تمدن ما بود و هم کلاس انشائمان را می گرداند. در سال های دانشکده ادبیات . و من پرت و پلاهای اولم را که بعد زینت بخش مجله سخن می شد نخست در همین کلاس انشاء می خواندم. سال های ۲۳ تا ۲۵ . و در حضور جماعتی از همقطاران. و آن مرحوم بر صدر نشسته و عبوس و گوش بزنگ کوچکترین لغزشی در تعبیر یا در وصف یا در خود مطلب یا لحظه ای دراز نفسی - تا پوست صاحب انشاء را بکند. و چه انتقادهای تند که از او شنیده ام و حتی مسخرگی ها و تهتک. و هر یک بهترین بیدار باشی. و اگر کسی بگردن این قلم حق دارد یکی هم اوست که روانش شاد باد." (به نقل از کتاب ، فرهنگ جلال آل احمد ، کتاب اول : سیاست ، کتاب دوم ، ادب و هنر . تألیف مصطفی زمانی نیا ، چاپ دوم - تهران ۱۳۶۳ ، صفحه ۴۶۲) .

اگر آقای مسعود بهنود ، همچون جلال آل احمد ، از **" معلم "** خود ، آقای داریوش همایون ، قدردانی کرده بود و به خصوصیات آن جناب بعنوان یک **" معلم "** ، در اداره کردن جلسات درس - البته اگر کلاس درسی وجود داشته است - و چگونگی تعلیم و آموزش نگارش مقاله ، مطالبی به نگارش در آورده بود ، من اصلاً وارد آن بحث نمی شدم . اما ، آقای مسعود بهنود در هنگام تمجید از **" معلم "** خود ، همانطور که در بالا اشاره رفت ، با اشاره به یکسری مسائل سیاسی و اجتماعی ، و حتی **" انتخاب "** آقای داریوش همایون ، آنهم ، بدین خاطر که ایشان بتوانند در جبهه **"تجدد و مدرنیسم "** آقای همایون قرار گیرد -

زیرا ایشان بر این نظر است که در آنزمان در همکاری با آقای داریوش همایون ، دست یابی به **"تجدد و مدرنیسم"** ، ممکن بوده است و نه با جلال آل احمد ، فردی که با همکاری بسیاری از نویسندگان بنام ایران ، در آن مقطع تاریخی ، علیه سانسور و بخاطر آزادی قلم و بیان - ارزش هائی که در خدمت **"نوگرایی سیاسی"** جامعه و **" مدرنیته "** قرار داشت ، مبارزه می کرد ، و افتخار داشت که در مقطع تاریخی که **" سانسور "** بر جامعه ایران حاکم بود ، و رژیم شاه قصد برگزاری **" کنگره تبلیغاتی "** ، بنام **"کنگره نویسندگان ایران "** ، را داشت ، به مخالفت با برگزاری آن کنگره دست زده است .

اما آقای بهنود ، تشکر و قدردانی از **" معلم "** اش را ، نه همچون جلال آل احمد بطور شخصی مطرح کرده است ، بلکه متن آن **" قدردانی "** را ، سیاسی و حتی بسیار جهت دار و در مقابله و مخالفت با بخشی از نیروهای سیاسی به نگارش در آورده است !!

ایشان در آن نوشته علاوه بر اینکه **بیرق** " **تجدد و مدرنیسم** " را به دست آقای داریوش همایون داده اند ، بلکه مخالفین سانسور و آزادی بیان و قلم را همدیف شیخ فضل الله نوری فرض نموده اند. جناب بهنود در تقدیر نامه از "**معلم**" خود آورده اند :

" آن جوان [مسعود بهنود] کوچک تر از آن بود که جنگ را دریابد و ماجرا را بداند اما این قدرش فهم بود که دریابد لحظه انتخاب است، پس داوری به احمد شاملو برد که در آن روزگار تجدش زیر فشار صحنه گردانی آل احمد بی جلوه شده بود. شاملو گفت - و چه تند - که این بهشتی که آقا [جلال آل احمد] می خواهد بسازد آخرش خلای مسجد شاه س. و جوان [مسعود بهنود] دانست که باید انتخاب کند. آل احمد یا داریوش همایون. هر دو بچه های رضاشاهی، یکی آخوند زاده طالقانی ، از بچگی شرح لمعه و مفاتیح الجنان خوانده، سر از حزب توده در آورده ، مظهر توده ای در جست و جوی هویت گرفتار بین سارتر و امام غزالی و در سرگشتگی رسیده به شیخ فضل الله نوری و سرانجام در سفر حج خود را خسی در میقات دیده. دیگری کارمند زاده ای تهرانی که از بچگی شعر خوانده و از پدر حکایت موتمن الملک و دموکراسی نوپای ایرانی شنیده، در راست تفکر جهانی جای خود یافته، چشم از گذشته برگرفته و. اولی [جلال آل احمد] تند و پرخاشخو و چارپایه گذار و حراف و دومی [داریوش همایون] معتدل و متین، **پاکدامن** و نه آسان گیر. هر دو اهل قلم و هر دو از قضا از شعر بریده و به نثر رسیده، هر دو صاحب سبک. و آن همه که گفتیم در نثرشان پیدا. **نثر آل احمد خوندار** و **عصبی** و پرشتاب، نثر همایون شفاف و جاندار و راهگشا." (تکیه از من است)

من در نوشته "**اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود ...**" نوشتم :
"**اگر آقای بهنود مقاله خود را در باره " نویسندهگان خوش قلم و شیرین بیان "** نوشته بود ، اصولاً من بخود اجازه نمی دادم تا در باره آن مقاله ، اظهار نظر کنم وقضاوت در باره آن را به صاحب نظران و استادان زبان و ادبیات فارسی واگذار می کردم. ولی آقای مسعود بهنود با نگارش این مقاله، هدف سیاسی دارند و در همین رابطه است که تیتر مقاله مزبور را ، "**داریوش همایون و مکتب آیندگان**" ، انتخاب کرده اند."

اما، آقای بهنود، در پاسخ بمن ، بدون در نظر گرفتن محتوی نوشته من ، در مقاله "**ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده**" ، می نویسند :

" از تحسین من از رفتار و روش آقای داریوش همایون در روزنامه نگاری و اشاره ام به تاثیر مکتب آیندگان بر روزگار حرفه ای ما روزنامه نگاران ایرانی، به این نتیجه غلط رسیده اند که گویا من در بیرون از کشور سلطنت طلب شده ام. غافل از آن که سلطنت طلبان به آن معنا که ایشان می گویند و می دانیم - چنان که من می بینم - خود آقای همایون را هم از خود نمی دانند، چه رسد به من که روزنامه نگاری هستم و روزنامه نگار را با مبارز سیاسی و اندیشه ورز سیاسی یکی نمی دانم و به هر حال سلطنت طلب نیستم و این را آقای بیات زاده می دانند که خودشان یک مبارز سیاسی هستند، گرچه روزنامه نگاری نمی دانند و به احوال آن آشنا نیستند و البته ادعائی هم در این باره نکرده اند. تازه اگر سلطنت طلب بودم هم حق ابراز نظر درباره کسی که کلمه ای یادم داده است از من گرفته نمی شد."

البته اگر جناب مسعود بهنود در باره "**وضع آب و هوا**" و یا احتمالاً "**مسابقات ورزشی**" مطلب نوشته بود ، می شد ، استدلال ایشان را ، مبنی بر اینکه : "**... من که روزنامه نگاری هستم و روزنامه نگار را با مبارز سیاسی و اندیشه ورز سیاسی یکی نمی دانم...**" ، پذیرفت ، ولی ایشان بطور روزانه قلم خود را با تفسیر خبر های مهم سیاسی روز مشغول می کنند و در واقع به عده ای از جوانان ایرانی ، خط سیاسی می دهند . من نمی دانم ، اگر ایشان با "**سیاست**" ، **آنهم سیاست مشخصی** سرو کاری ندارند ، چرا در رابطه با "**ویت نامی شدن...**" عراق و خاور میانه قلم می زنند ؟ اگر چه ایشان بدرستی در باره "**تندروهای خشک مغز...افغانی ، عراقی و ایرانی**" هوشدار داده اند، امری که مورد تأیید من هم هست ، ولی اگر ایشان ، به این مسئله بطور دقیق توجه داشته باشند که آن وضع ناهنجار را آمریکائیا ، به مردم بیچاره ویتنام تحمیل کردند و نه "**خشک مغزان**" ویت نامی به آمریکا. اکثریت بسیار بزرگی از کشور های سازنده تسلیحات جنگی و کارتلهای نفتی ، همان نیروهائی که ۸ سال تمام، از جنایتکاری ، همچون صدام حسین در جنگ با ایران حمایت کردند و از فاجعه ای که آن جنگ بپا کرد کاملاً خبر داشتند و زمانی که در جزیره فاو و شهر حلبچه در اثر بمب های شیمیائی هزاران نفر نابود شدند، با وجود این ادامه آن جنگ خطری برای بشریت "**متمدن**" با خود به همراه نداشت و ادامه آن زیاد مهم نبود!
ولی در سال ۲۰۰۳ ، چون این خطر وجود داشت که منافع کارتلهای نفتی در دراز مدت از سوی "**ناسیونالیسم عرب**" ، در منطقه خلیج فارس بخطر افتد - صدام حسین بخود اجازه داده بود ، با فرانسویها و

روسها قرار دادهای نفتی ببندد، امری که بضرر منافع کارتل‌های نفتی آمریکا و انگلیس بود... پرزیدنت بوش رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا و نخست‌وزیر سوسیال‌دمکرات انگلیس، تونی بلر، ... با هزار دوز و کلک و جعل اسناد که **"صلح جهانی"** در خطر است، خاک عراق را اشغال کردند. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را بخاطر بیاوریم و سعی بکنیم به این سؤال پاسخ دهیم، که چرا **"بیرق داران"** **حقوق بشر** علیه حکومت ملی دکتر محمد مصدق در ایران دست به کودتا زدند؟ دکتر مصدق که قصد تجاوز نظامی به کشوری را نداشت!!

آیا این پرزیدنت بوش آمریکائی نبود که با اشغال عراق، پایه‌های **"ویتنامی شدن"**، آن منطقه را ریخت؟ مگر بسیاری از دولتمردان کشورهای اروپائی از جمله آلمان و فرانسه، پرزیدنت بوش را از توسل به جنگ بر حذر نداشتند - امری که باعث رنجش خاطر بعضی از دوستان دمکرات و آزادیخواه ایرانی، که اتفاقاً جمهوریخواه هم هستند، شد؟، مگر ما شاهد تظاهرات ضد جنگ، ملیون‌ها انسان در سراسر گیتی نبودیم.

جناب بهنود، اگرچه صحیح است و مورد تأیید است که باید بطور مرتب در باره تندروها، خشک مغزان و تمامیت خواهان، دست به **"روشنگری"** زد و از مضرات جنگ نوشت. ولی اشتباه خواهد بود که همیشه فقط یک روی سکه را دید و فقط آن را، برجسته کرد؟ حتماً اطلاع دارید و می‌دانید که هر سکه‌ای، دو رو دارد. و در روی دیگر سکه، همانطور که اشاره رفت، سیاست جنگ طلبانه، هژمونی طلبانه و ظالمانه، افرادی همچون بوش، تونی بلر، شارون... و **"خوش فکرانی"** همچون آقای محسن حیدریان، قرار دارد!!

مگر آقای محسن حیدریان جمهوریخواه، در مقاله **"تأملی بر جشن سقوط صدام!"**، نوشت: **"بدون تردید تجربه عراق در کنار تجربه مثبت افغانستان و یوگسلاوی سابق از هم اکنون بعنوان راهها و امکانات تازه دوران کنونی برای گذار به دمکراسی مورد توجه بیشتر سیاست‌شناسان قرار خواهد گرفت. ... واقعیت این است که در تاریخ بشری هیچ ابر قدرتی به اندازه آمریکا خویشتن داری نکرده است."** ([سایت ایران امروز](#) ۲۱ فروردین ماه ۱۳۸۲)

فقط با بزرگ جلوه دادن یک روی سکه، **روشنگری** انجام نمی‌گیرد، بلکه عملی در جهت **تحقیق** توده‌های مردم می‌باشد، چون چنین کاری باعث می‌شود تا بخشی از مردم، اصولاً بفکر این مسئله نیفتند که سکه، روی دیگری هم دارد. همچنین، این نوع سیاست به **"خشک مغزان"**، این امکان را می‌دهد تا یک جانبه بودن تبلیغات را ببینند، سیاستی یکطرفه، که بهیچوجه در خدمت صلح واقعی نیست!

آیا آنان که در مقابل این تجاوز، دست به مقاومت می‌زنند، و یا پرده از ماهیت افراد و نیروهای وابسته به نیروهای استعمارگر، و **"خوش فکران"**، می‌درند، مقصردند و آنان را باید **"جنگ طلب"**، دانست؟

اگر امروز صحبت از فلسطینیها و ترور می‌شود، آیا این وضع ناهنجار را، **"ترور دولتی"**، دولت اشغالگر اسرائیل، که از حمایت و پشتیبانی پرزیدنت بوش کاملاً برخوردار است، و بهیچوجه به روابط و قوانین بی‌المللی و حتی قطعنامه‌های سازمان ملل متحد، پایبند نیست و همچون کانگسترها بطور علنی دست به **"ترور"** مخالفین خود می‌زند، عملی که در مغایرت کامل با تمام قوانین بین‌المللی دارد، تا **حدود زیادی**، استفاده از **"ترور و قهر"** را بمردم فلسطین تحمیل نکرده است؟

آقای بهنود، حتماً از خود بارها سؤال کرده‌اید که چرا فرانسوی‌ها که علیه ارتش اشغالگر آلمان نازی دست به ترور سربازان متجاوز آلمانی می‌زدند و در مناطق مختلف تحت اشغال و وطنشان بمب می‌گذاشتند، از آنها بدرستی **بنام "تروریست"** نام برده نمی‌شود، و با افتخار از **"رزیستانس"** و **"جبهه مقاومت"** **آزادیخواهان و میهن پرستان فرانسوی**، صحبت بمیان می‌آید. ولی بیچاره فلسطینی‌ها و عراقی‌ها، ... که خواستی، جز رهائی سرزمین وطن خود از سوی نیروهای اشغالگر متجاوز اسرائیلی، آمریکائی، انگلیسی، ایتالیائی، ژاپنی... هستند، باید **"تروریست"** نامیده شوند؟

با سیاست یک بام و دو هوا، شاید بتوان تا مدتی مردم را گول زد، ولی به مشکلات و معضلات نمی‌توان پاسخ مثبت داد. ما ایرانی‌ها اگر به تغییرات واقعی اعتقاد داریم، باید **"روشنگری"** کنیم. و خوبی باید بدانیم که، روشنگری، بدون اعتقاد به **"اندیشه انتقادی"**، نمی‌تواند اصولاً بار مثبتی با خود به همراه داشته باشد.

۲ - آقای بهنود ، اعتراض من به حکم صادر شده از سوی شما در برانت آقای داریوش همایون و محکوم کردن جلال آل احمد بود و نه اینکه چرا شما "سلطنت طلب" شده اید . و در آن مورد مشخص با نقل قول از کتاب خود شما و نه کتاب های دیگری از جمله "کتاب شیخ صادق خلخالی" ، روشن کردم که شما در نگارش مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان" ، رعایت جانب انصاف نکرده اید و با سر پوش گذاشتن و حتی وارونه جلوه دادن واقعیات ، دست به تحریف تاریخ زده اید .

- آقای بهنود ، من به شما خورده نگرفتم که چرا در روزنامه آیندگان قلم زده اید . من از شما سؤال نکردم که چرا از نویسندگانی که "کنگره نویسندگان" مورد نظر دربار شاه را ، آنهم در زمانی که "سانسور" بر جامعه فرهنگی و هنری ایران حاکم بود ، تحریم کردند ، حمایت نکردید و بعنوان یک فرد تجدد طلب و طرفدار "نوگرانی" ، در آن زمان با "سانسور" مبارزه نکردید .

- من این سؤال را مطرح نکردم که آیا شما هنوز جمهوریخواه هستید و یا اینکه به جمع سلطنت طلبان ، آنهم نه جناح میهن پرستانش ، بلکه به جمع آقای همایون و دیگر بچه های "وارن" ، پیوسته اید .

- اعتراض من بر محتوی مقاله شما در رابطه با حکم شما در امر تجدد طلبی و مدرنیته آقای داریوش همایون در دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی بود . شما چون برای سئوالات من پاسخ قانع کننده ای ندارید ، در مقاله "ما بزرگ شده ام آقای بیات زاده" ، جبهه جدیدی برای منحرف کردن ، بحث اصلی ، گشوده اید . در حالیکه پاسخ به اعتراض من خیلی ساده است . برای پیدا کردن پاسخ ، می توان از نوشته های خود شما کمک گرفت . یا شما در هنگام نگارش کتاب "از سید ضیاء تا بختیار" ، در سال ۱۳۶۶ در قضاوتتان نسبت به "ماهیت تفکر و دیدگاه" آقای داریوش همایون اشتباه کرده اید ، یا در هنگام نوشتن مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان" در سال ۱۳۸۳ مرتکب خطا شده اید .

"انتخاب" بین این دو مطلب ، که محتوی آنها کاملاً عکس یکدیگرند را به خود شما ، که "تجربه" در امر "انتخاب" دارید ، واگذار می کنم ، فو قش ، محتوی یکی از آن دو نوشته کاملاً متضاد ، می تواند درست باشد و یا هر دو آنها غلط هستند !!

۳ - ولی محتوی مقاله آقای بهنود ، تحت عنوان "ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده" ، بیانگر این واقعیت تلخ است که ایشان نه تنها چیزی بنام "قبول مسئولیت" ، نمی شناسد ، بلکه "شهامت اخلاقی" هم ندارند ، که اگر اشتباهی کرده اند و این اشتباه به ایشان ثابت شد ، مسئولیت اشتباه خود را بگردن بگیرند . تیتز مقاله "ما بزرگ شده ایم آقای بیات زاده" ، بیانگر این امر است که ایشان خود ، متوجه شده اند که مطالب مندرج در کتاب "از سید ضیاء تا بختیار" ، با مطالب مقاله "داریوش همایون و مکتب آیندگان" کاملاً در تضادند و بیانگر دو جمع بندی کاملاً متفاوت تاریخی در باره یک موضوع مشخص ، هستند . ایشان با انتخاب این تیتز و حملاتی از جمله متهم کردن من به طرفداری از "جنگ جنگ حق و باطل" ، غیر مستقیم ، نگارش کتاب ۹۷۰ صفحه ای "از سید ضیاء تا بختیار" را بگردن دوران " جوانی " خود انداخته اند!! در حالیکه اگر نسبت به رفتار و گفتار خود احساس "مسئولیت" می کردند و "شهامت اخلاقی" داشتند - خود ایشان بخوبی می دانند که اخلاق (ایتیک) و شهامت در امر روزنامه نگاری، نقش بزرگی ایفا می کنند، و تا کنون سبب شده اند تا پرده از بسیاری از جنایات و خلاف کاریها برداشته شود - ، می بایستی بجای اینکه ، مرا سرزنش کنند و متهم به طرفداری از "جنگ جنگ حق و باطل" نمایند ، آنهم به این دلیل که من بخود اجازه داده و از کتاب "از سید ضیاء تا بختیار" ، بقلم جناب مسعود بهنود ، و نه افرادی همچون شیخ صادق خلخالی ، در باره "ماهیت تفکر و دیدگاه" آقای داریوش همایون ، در اعتراض به تحریف تاریخ از سوی آقای مسعود بهنود ، نقل قول هائی آورده ام و نشان داده ام که آقای مسعود بهنود ، در آن مورد ، تحریف تاریخ کرده است، صریحاً از خود انتقاد می کردند !!

اگر "مکتب آیندگان" ، آقای داریوش همایون به ایشان یاد نداده است که هرکسی باید "مسئولیت" کار ها و عملکردهای خود را بعهده گیرد و در مقابل اعمال خود مسئول باشد و در مقابل بازخواستی که، از او می شود ، پاسخ گو باشد . از افرادی همچون عمالالدین باقی می توان سرمشق گرفت که گفت قضاوتش در باره "حجتیه" غلط بوده است ، و دلایل این غلط بودن را نیز توضیح داد .

۴ - ما سوسیالیست های مصدقی ، خودمان را دشمن افراد و نیروهای سیاسی طرفدار نظام پادشاهی و سلطنت نمی دانیم ، همانطور که خودمان را دشمن طرفداران نظام ولایت فقیه و نظام جمهوری اسلامی ، محسوب نمی کنیم ، اگر چه ما با بسیاری از نظرات و عقاید و عملکرد طرفداران نظام پادشاهی و طرفداران ولایت فقیه مخالفیم ، همچنانکه در باره "**نظام دمکراسی**" که در کشور های غربی وجود دارد ، که بسیاری از نیروهای چپ و کمونیست ، آنرا "**دمکراسی بورژوازی**" می نامند ، با آنها در باره ماهیت و ارزش های این "**دمکراسی**" ، اختلاف نظر داریم و با نظرات کمونیست های طرفدار "**دیکتاتوری پرولتاریا**" و "**دیکتاتوری حزب کمونیست**" ، در باره "**نظام دمکراسی**" **حاکم بر جوامع غربی** ، هم نظر نیستیم . ولی ، از "**حقوق دمکراتیک**" تمام این نیروها ، صرف نظر از مسلک و وابستگی گروهی شان ، دفاع می کنیم .

اتفاقا ، عملکرد تا کنونی ما سوسیالیست های ایران در دفاع از "**حقوق دگر اندیش**" ، از جمله افراد و نیرو های سلطنت طلب ، حتی اعتراض به ، بهمزدن جلسه سخنرانی آقای داریوش همایون بطور مشخص ، و یاد دعوت از گروه های سلطنت طلب در سمینار ها و میز گرد ها ، بیانگر این امر است که ما از "**حقوق دمکراتیک**" طرفداران نظام پادشاهی دفاع کرده ایم و بدین خاطر نیز ، از سوی برخی از افراد طیف چپ و برخی از سازمان ها مورد طعن و لعن و سرزنش قرار گرفتیم ، حتی از سوی برخی از افراد سرشناس چپ ، که بعضی از آنها با آقای بهنود روابط بسیار دوستانه و حسنه دارند - آنهم بدین خاطر که آن افراد ، در آن زمان هنوز به تفاوت بین دفاع از "**حقوق دمکراتیک دگر اندیش**" و مبارزه و نقد "**محتوی نظرات دگر اندیش**" ، پی نبرده بودند ، و چنین تفکیکی را ، همچون ماسوسیالیست های مصدقی ، قائل نمی شدند .- و یا برخی از همان دوستان محترم ، تمام طرفداران نظام سلطنتی را ، بغلط "**ساراک**" می دانستند و ما را متهم به "**همکاری**" با ساواکیها کردند ، نوشته هائی که ، حتی زینت بخش صفحات جریده محترم کیهان هوانی هم شد!

در مورد دفاع از حقوق دمکراتیک سلطنت طلبان از سوی ما سوسیالیست های ایران ، در مخالفت با مواضع غلط بعضی از افراد اپوزیسیون ، از جمله برخی دوستان آقای بهنود ، نوشته ها و اسناد زیادی وجود دارد ، که جای طرح و یا تجدید چاپ آنها ، فعلا ، در این نوشته نیست !!

ولی برای اینکه برای خواننده این نوشته روشن شود که بحث من با آقای بهنود در این نوشته بر محور مخالفت و یا موافقت از نظام جمهوری و یا نظام سلطنت نیست - اگر چه من جمهوری خواه هستم و با برگشت نظام پادشاهی به ایران نیز مخالفم .- با توجه به توضیح و اعلام موضعی که رفت ، ضروریست به این امر توجه شود ، که من با آقای مسعود بهنود بمخالفت بر نخاسته ام ، چون ایشان سلطنت طلب شده اند و دیگر جمهوریخواه نیستند . چنین ادعائی از سوی ایشان بخاطر منحرف کردن موضوع اصلی بحث می باشد .

موضوع اصلی بحث با ایشان ، همانطور که در بالا چند بار اشاره شد ، بر محور این امر دور می زد که ، آقای داریوش همایون وزیر اطلاعات و جهانگردی شاه و قائم مقام حزب رستاخیز ، یکی از مهره های اصلی رژیم سرکوبگر شاه که وظیفه اش توجیه عملکرد و سیاست آن رژیم از یکسو و تحمیل یکسری از "**روشنفکران**" و **جوانان** از سوی دگر بود ، نه "**بیرق دار تجدد طلبی و مدرنیسم**" در ایران .

من در زیر به موضع سازمان سوسیالیست های ایران در رابطه با طرفداران نظام پادشاهی اشاره می کنم ، چون اشاره به آن "**موضع**" ، می تواند کمکی به روشن کردن موضوع بحث بنماید . تا شاید سبب شود که آقای بهنود در هنگام نگارش مقاله و بازی با واژه ها ، قدری بیشتر تعمق کنند .

ما سوسیالیست های ایران ، که خود را "**مصدقی**" می دانیم و طرفدار همزیستی مسالمت آمیز تمام ایرانیان ، صرف نظر از وابستگی مسلکی شان ، در وطنمان ایران هستیم . ما بر این نظریه که ایران متعلق به تمام ایرانیان هست و هیچکس ، حق ویژه ای در ایرانی بودن خود ، ندارد . تمام ایرانیان باید در مقابل قانون حقوق مساوی و برابر داشته باشند . تقسیم ایرانیان به خودی و غیر خودی ، نظریه و طرتفکری ارتجاعی است و محکوم است !

اما موضع ما سوسیالیست ها نسبت به موضع افراد ، آنهم بر پایه معیار قرار دادن نوع "**نظام حکومتی**" ، "**سلطنت**" و یا "**جمهوری**" ، بدین قرار است :

ما سوسیالیست های ایران ، بر این نظریه که بعضی از طرفداران نظام پادشاهی ، هم دمکرات هستند و هم ملی. در این مورد می توان به " اصول و اهداف سازمان سوسیالیست های ایران " ، بخش پ - چگونگی تغییر شرایط سیاسی حاکم بر ایران و شرایط ایجاد " جبهه " ، - در سایت سازمان - مراجعه کرد. در آن بخش آورده شده است :

" بنظر ما سوسیالیست ها ، معیار " ملی " بر پایه طرفداری از نظام سیاسی مشخص و ایدئولوژی ناسیو نالیستی و یا عضویت در یک سازمان سیاسی مخصوص نبوده ، بلکه تمام آن عناصر و نیروهائیکه از منافع ملی مردم ایران ، استقلال ایران ، تمامیت ارضی و حق حاکمیت ملی ایران در مقابل منافع بیگانه دفاع نمایند و همچنین علیه تجزیه طلبی و نیروهای وابسته به بیگانه مبارزه می کنند جزو نیروهای ملی قرار دارند. ما دمکرات بودن را در مخالفت با رژیم غیر دمکراتیک و مستبد حاکم خلاصه نکرده بلکه آن عناصر و نیروهائی را دمکرات می دانیم که طرفدار جامعه پلورالیستی و سیستم پارلمانتاریستی بوده و حق حاکمیت مردم ایران را قبول داشته و از حق دگراندیش دفاع می نمایند و نیروهای دگر اندیش را نه بعنوان دشمن بلکه بعنوان مخالف و رقیب سیاسی خود تلقی کنند و در مبارزه سیاسی از توسل به ترور و قهر دوری جویند. نیروهای " ملی دمکرات " بخاطر طرفداریشان از نظام حکومتی (پادشاهی و یا جمهوری) به دو جناح تقسیم شده اند . ما سوسیالیست ها در مرحله کنونی در پی شکل بخش جمهوریخواه آن می باشیم ."

در بخش " چگونگی تغییر شرایط سیاسی حاکم بر ایران و شرایط ایجاد " جبهه " ، به " مبانی ائتلاف نیروهای سیاسی " در ۱۲ سال قبل در چهارمین کنگره سازمان ۸ اصل را تصویب کردیم . " مبنی بر :

- ۱ - قبول جمهوری پارلمانی و حکومت قانونی و نقی دولت ایدئولوژیک در ایران .
- ۲ - قبول آزادی و دمکراسی و تحقق جامعه پلورالیستی در ایران .
- ۳ - قبول حق حاکمین ملی .
- ۴ - دفاع از استقلال و نفی هر گونه وابستگی به بیگانه .
- ۵ - دفاع از تمامیت ارضی ایران و حل مسئله ملی .
- ۶ - قبول جدائی دین از دولت .
- ۷ - دفاع از دولت رفاه اجتماعی .
- ۸ - لغو قانون اعدام ، نفی و ممنوعیت هرگونه شکنجه و دوری جستن از توسل به ترور و قهر در مبارزه سیاسی .

در صدر فعالیت این " جبهه " باید دمکراتیزه کردن جامعه و تحقق حقوق بشر قرار گیرد . بخاطر پاسخ به این خواست مهم باید بمبارزه بر محور شعار " انتخابات آزاد و دمکراتیک " که فعالیت آزاد سیاسی و حق شرکت تمام احزاب و افراد و سازمانهای سیاسی را با خود به همراه دارد ، دامن زد."

با توضیحاتی که داده شد ، بنظر من کسی که ، مدعی دفاع از " پلورالیسم سیاسی " و " نظام دمکراسی " شد ، نمی تواند و حق ندارد ، خود را " دشمن " افرادی که ، نظرات و عقاید سیاسی - اجتماعی دیگری را نمایندگی می کنند و در واقع " دگراندیش " هستند ، حتی اگر ارتجاعی ترین نظریه و عقیده را داشته باشند ، باشد . روی این اصل ، نباید در جهت نابودی فیزیکی افراد و نیروهای مخالف و منتقد خود ، عمل کرد. و یا در جهت پایمال کردن " حقوق دموکراتیک " آنها اقدام نمود. از " قهر و ترور " برای پیشبرد امور سیاسی و نظری حتماً باید خودداری ورزید .

البته ، ضروریست یاد آور شد ، زمانیکه هیئت حاکمه به قانون شکنی دست یزند و با توسل به " تروریسم دولتی " ، حقوق ملت را پایمال کند ، این هیئت حاکمه است که توسل به قهر و خشونت را به نیروهای ایوزیسیون و مخالفین خود تحمیل کرده است و می کند . در چنین حالتی ، مسئله " دفاع " از جان خود مطرح می شود و نه تحمیل نظرات خود به دیگران ، از طریق توسل به قهر و خشونت . امری که کمتر مورد توجه افرادی " خوش فکر " ، همچون آقای محسن حیدریان جمهوریخواه قرار می گیرد ، زیرا ایشان بخاطر مردود دانستن مبارزات و نظرات افرادی همچون جلال آل احمد ، دکتر علی شریعتی و فدائیان خلق ، که در مخالفت با استبداد محمد رضاشاهی و بخاطر آزادی و دمکراسی مبارزه می کردند ، اخیراً کشف کرده اند که : " حکومت شاه یک « حکومت مطلقه روشن بین » بود. بعبارت دیگر هدف گذاری اصلی حکومت در گذار ایران از سنت به تجدد همچون جدال اصلی ایران درست بود،... " (به نقل از اسطوره سازی های جلال آل احمد، شریعتی و فدائیان خلق ، ۲۳ فروردین ماه ۱۳۸۳ - سایت ایران امروز) . البته این نویسنده " خوش فکر " و غیر مسئول جمهوریخواه ، جناب محسن حیدریان ، به دلارهای نفتی که " حکومت شاه " در اختیار داشت و حیف و میل ها و چپاول هائی که در آن زمان از سوی هیئت حاکمه و در رأس آن دربار از خزانه ملت کردند، توجه ننموده است ، و از خود سؤال نکرده است که اگر آنهمه

در آمد نفت ، حیف و میل نمی شد و مردم ایران می توانستند از مزایای برقراری " حاکمیت قانون " برخوردار شوند و در تعیین حق سرنوشت خود ، حق اظهار نظر داشتند ، وضع ایران و مردم ایران بچه صورتی می توانست باشد ؟ ایشان به تحولات و پیشرفت هایی که در دیگر نقاط جهان ، انجام گرفته است ، از جمله در کشور هایی که ، حتی از درآمد سرشار منابع نفتی ، همچون ایران برخوردار نبودند ، توجه ننموده اند ، والا ، این چنین غیر مسئولانه ، نسبت به " حکومت شاه " ، قضاوت نمی کردند. آقای حیدریان گویا قصد توهم زدائی دارند. ولی توجه ندارند که نوشتار ایشان در باره تحولات دوران شاه ، شباهت زیادی به نوشته های افرادی همچون دکتر کوروش لاشائی در کیهان ، ابوالفتح نجفی قشقائی در مجله فردوسی ، عباس (ملک زاده) میلانی ، همین نویسنده کتاب معمای هویدا ، در روزی نامه های کیهان و آیندگان و " اسرار فعالیت های ضد ایرانی در خارج از کشور " ، و ... دوران محمد رضا شاهی دارد. آن نوشته ها در آن زمان بدستور مقام امنیتی ، آقای پرویز ثابتی ، در دفاع از رژیم وابسته به امپریالیسم شاه به نگارش درآمد!

در حقیقت ، نیروهای طرفدار ولایت فقیه ، نیروهایی که ، جامعه را بر خلاف محتوی قانون اساسی جمهوری اسلامی ، به " خودی " و " غیر خودی " تقسیم کرده اند و هر شهروندی که همچون آنان ناندیشد را ، " دشمن " تلقی می کنند . در واقع " دشمنی " ، که در فرهنگ دمکراسی ، یک " ضد ارزش " است ، بخشی از " فرهنگ " و " هویت " آن جماعت متظاهر ، پول دوست و مقام پرست و جاه طلب مستبد می باشد. و یا بخش بزرگی از سلطنت طلبان که ، کوچکترین حقوق دمکراتیکی برای دگر اندیشان ، یعنی ، مخالفین و منتقدین خود قائل نیستند ، و حتی عده ای از آنان در خدمت منافع بیگانگان عمل کرده و می کنند ، در فرهنگ سیاسی آن حضرات ، عنصر " دشمنی " ، نقش تعیین کننده چه در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی و چه در زمان حال که در اپوزیسیون قرار دارند ، داشته و دارد.

اتفاقاً بخشی از مبارزات نظری بسیاری از نیروهای اپوزیسیون ایران ، از جمله ما سوسیالیست های مصدقی ، علیه این نیروها ، بر این محور دور می زند که ، آن نیروها با حفظ " هویت " خود ، یعنی تاکید آنها بر " مذهب " و یا تاکید آنها بر " سلطنت " ، از " دشمنی " با دگر نیروها که با آنها همنظر نیستند ، دست بردارند ، و وجود نیروهای مخالف و منتقد خود را در جامعه بپذیرند و برای آنها در مقابل " قانون " ، حقوقی مساوی و برابر قائل شوند ، و با نظرات و عقاید آنها به " مخالفت " و " رقابت " نظری برخاسته و آنطور که خود صلاح می دانند ، تنها به شرط اینکه حقوق بشر و حرمت انسانی خدشه دار نشود ، به " روشنگری " در باره نکات منفی و " ضد ارزش " های موجود در نظرات آنها ، بپردازند و در مقابل اعمال و کردار خود پاسخگو باشند و بجای انتقاد و روشنگری از سیاست های سرکوبگر و ضد انسانی به توجیه و یا سرپوش گذاشتن بر آن نکوشند!

بنظر من ، مخالفت با " محتوی " نظریه و عقیده ی دگر اندیش ، همانطور که اشاره رفت نمی تواند و نباید بعنوان " دشمنی " با دگر اندیش تلقی شود .

ادامه دارد

دکتر منصور بیات زاده

۱۵ اردیبهشت ۱۳۸۳ برابر با ۴ ماه مه ۲۰۰۴

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com